



پیغام عشق

قسمت هشتصد و هشتاد و پنجم





به نام خدا و با سلام خدمت جناب مولانا، آقای شهبازی و همه دوستان.

ابیات بیدار کننده از برنامه ۷۹۴ گنج حضور.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۹۸۱

زان مزدِ کار می‌نرسد مر تو را که تو

پیوسته نیستی تو درین کار، گه‌گهی

تعهد سست و سرسری به برنامه گوش دادن دلیل پیشرفت نکردن ماست، مثلاً آیا برنامه را برای جمع کردن دانش می‌بینی تا برای دیگران بزده‌ی، یا برنامه را تماشا می‌کنی که در رابطه‌ها قوی باشی و یا در کسب و کار قدرتمند شوی؟ یعنی برای دنیای جسمی پای برنامه می‌نشینیم و این بر خلاف بیداری گنج حضور و زنده شدن به خدا و زندگی است و باعث می‌شود درجا بزنیم، اما اگر تعهد داشته باشی که هر روز در برنامه باشی تا با کمک مولانا، آقای شهبازی و دیگر دوستانی که در این حلقه زحمت می‌کشند باشی تا جذب من‌های ذهنی نشوی و دنیای آفل را بتوانی رها کنی و هر هم‌هویتی که شناسایی کردی را رحم در انداختنش نکنی و موکول به آینده نکنی، یعنی درست پیش می‌روی و برای این باید مداومت و تکرار داشت هر روز و هر لحظه، یعنی نمی‌شود از خودت توقع کمال داشته باشی و بگی پس چرا نمی‌رسم، بلکه باید با عشق و شکر به این راه ادامه دهی تا دنیا تو را به خودش جذب نکند و این باز هم مستلزم مداومت و شاید تا آخر عمر در این حلقه حضور داشتن است تا اشتباه نرویم و در راه درست باشیم تا وقتش برسد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۵

گوش دار، ای احوَل اینها را بهوش

داروی دیده بگش از راهِ گوش



کسی که مدام خوب و بد می‌کند و براساس دانش و می‌دانم‌های خود در حال تفسیر، نقد، قضاوت و مقاومت است، باید بداند که نمی‌داند و تسلیم شود و به مسیری که بزرگان می‌گویند برود؛ مسیری که خرد کل همه را هدایت می‌کند و خبری از هرج و مرج و تعصب و عینک‌های همانیدگی وجود ندارد و اگر هم عینکی باشد، در آن مسیر عینک برداشته می‌شود و ما با چشم خدا می‌بینیم و به سکوت و سکون می‌رسیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۶

پس کلام پاک در دل‌های کور

می‌نپاید، می‌رود تا اصل نور

کلام بزرگان و مولانا وقتی در ما می‌نشیند که تعهد داشته و وقت و پول خود را در این مسیر خرج کنیم، تا ذهن ما متعهد به تکرار شود و اگر پول و وقت را خرج نکنیم ذهن به راه‌ها و دانش و باورهای قبلی می‌رود. مثلاً قبلاً اخبار و سریال و وقت تلف کردن را یاد گرفته بود اما الان متعهد به تماشای گنج حضور می‌شود و باید پشت سر هم بگوییم من نمی‌دانم تا به حضور و خرد کل وصل شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۷

و آن فسون دیو در دل‌های کژ

می‌رود چون کفش کژ در پای کژ

وقتی تعهد نداشته باشیم حرف من‌های ذهنی و شیطان را می‌شنویم زیرا مرکز ما از آن جنس است و آماده برای بحث و جدل، توضیح، اثبات، دفاع، خودنمایی، پز و دنبال لذت‌ها و عیش و نوش‌های آفل و خشک‌کننده است، به دنبال جنگ و رقابت، مقایسه و حسادت و دیگر دردها، ذهن ما مثل نگهبان است و به هر چه متعهد شود همان را می‌شنود، و چون ما آن



را اشتباه متعهد کرده بودیم که از دنیا زندگی بخواهد باید متعهد کنیم، به راه بزرگانی همچون مولانا و برای این باید با گنج حضور پیش رویم و هر روز این را ادامه داده تا دل ما از من ذهنی و جسمها خالی شود و بتواند پر از خرد زندگی شود. پس اگر می‌خواهیم به راه من‌های ذهنی کشیده نشویم باید روی خود کار کردن را جدی بگیریم و اتفاقات و انباشتن و مقایسه و بهتر درآمدن و پز دادن را شوخی بگیریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۸

گرچه حکمت را به تکرار آوری

چون تو ناهلی، شود از تو بری

اگر با زرنگی و با نیت جمع کردن و بهتر درآمدن و پز دادن و دانش زیبا داشتن پای برنامه بشینیم به جایی نمی‌رسیم؛ درست مثل اینکه هفته‌ای یک جلسه باشگاه بریم و فقط بشینیم و نگاه کنیم، اما اگر هر روز بریم، پول باشگاه رو بدیم، تغذیه سلامت داشته باشیم و هر چیزی نخوریم، نتیجه می‌گیریم.

برای به حضور زنده شدن و شادی بی‌سبب هم همین‌طور، یعنی هر ماه پول بدهیم تا ذهن متعهد شود، و بعد از آن نوشتن و شناسایی همانیدگی‌ها که باز هم ذهن را متعهد به انداختن می‌کنیم و وقتی هم‌هویتی‌ای شناسایی شد با ادامه و مداومت و تکرار در برنامه بودن به ذهن کمک می‌کند تا از این هم‌هویتی زندگی نخواهیم تا از ما کنده شود و دوباره برنگردد، زیرا اگر بدون تعهد باشیم، آن همانیدگی دوباره برمی‌گردد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۱۹

ورچه بنویسی نشانش می‌کنی

ورچه می‌لافی بیانش می‌کنی



نوشتن و اعلام کردن باعث محکم کردن تعهد می‌شود، اما قبل از آن باید از ته دل تعهد داشته، تعهدی قلبی به زنده شدن و انداختن تمام همانیدگی‌ها، زیرا نوشتن از روی تقلید و چون دیگران می‌گویند تعهد نیست، نوشتن باید از وصل بودن به زندگی باشد، یعنی به این درک برسیم که جز انداختن تمام همانیدگی‌ها از مرکز راهی برای زنده شدن به اصل زندگی نیست، با لاف و حرف و سخنرانی و معنوی‌نمایی و جمع کردن دانش نمی‌شود به زندگی و حضور زنده شد، حال بعد از تعهد قلبی و نوشتن کار شروع می‌شود و وقتی حسادت، خودنمایی، حرص، ولع و وسوسه و هوس و یا عیب‌جویی و کنترل دیگران در ما بلند شد با سکوت و تعهد، من ذهنی را کوچک می‌کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۰

او ز تو رو در کشد ای پُرسیتیز

بندها را بگسلد وز تو گریز

تا وقتی متعهد نشویم و وقت و پول خود را در راه انداختن همانیدگی‌ها نگذاریم، درس‌ها در ما نفوذ نمی‌کند و ذهن به راه‌های همانیدگی ما را می‌برد، مگر اینکه ذهن را متعهد کنیم به انداختن همانیدگی‌ها و از آن به بعد می‌بینیم وقتی می‌خواهیم دروغ بگوییم نمی‌گوییم، وقتی می‌خواهیم حرص بزنیم که مثلاً بخریم، پر خوری کنیم و یا بر سر رقابت با کسی به حسادت و مقایسه بیفتیم دست نگه می‌داریم و یا به جای گدایی از آدم‌ها می‌بینیم با خود دوست هستیم و برای خود کافی هستیم، و بنابراین کنترل و نصیحت و سخنرانی برای دیگران که جز وقت تلف کردن و خودنمایی چیزی ندارد نداریم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۱

ور نخوانی و، ببیند سوز تو

علم باشد مرغ دست‌آموز تو



وقتی زندگی سوز ما را برای زنده شدن به خودش ببیند، و تعهد ما را ببیند حتی اگر بی سواد باشیم سواد این راه را در اختیار ما می گذارد و ما هم با شوق و شکر تا همیشه با خرد زندگی همراه می شویم و از آن جدا نمی شویم، از کار کردن روی خود خسته نمی شویم، ولی اگر با سواد و پر از دانش به گنج حضور گوش دهیم و ادعای «می دانم» داشتیم و خوب و بد کردیم به جایی نمی رسیم و بعد از مدتی ذهن ما را از برنامه و مولانا دور می کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۲۲

او نباید پیشِ هر ناأوستا

همچو طاووسی به خانه روستا

پس علم و حکمت خدایی از طریق بزرگان در مرکز کسی می نشیند که متعهد صددرصد باشد و تکرار و مداومت دارد و فقط با خرد و عقل زندگی، زندگی می کند نه با عقل من ذهنی و قضاوت های خود، و باید مرکز را آباد و پاک کنیم تا خدا بتواند در ما بنشیند زیرا که خانه خدا پاک باید باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۳

هر که خواهد همنشینِ خدا

تا نشیند در حضورِ اولیا

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۴

از حضورِ اولیا گر بسکلی

تو هلاکی ز آنکه جزو بی کُلی



برای زنده شدن به خدا و با خدا یکی شدن باید با کسانی باشیم که دست در دست خدا هستند، بزرگانی مثل مولانا، و اگر با کسانی که می‌گویند جمع کن، زود باش، حرص بزن، مقایسه کن، برتر باش و خودنمایی کن و برنامه را رها کن، دیگر کافی است، هلاک می‌شوی و دوباره من ذهنی می‌شوی زیرا از کُل و خرد زندگی جدا می‌شویم زیرا مولانا به خرد کل وصل بوده و آقای شهبازی و دوستان گنج حضوری هم به مولانا وصل هستند و ما هم در این حلقه، و اگر خارج شویم هلاک می‌شویم.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۵

هر که را دیو از کریمان وا برد

بی گسش یابد، سرش را او خورد

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۱۶۶

یک بدست از جمع رفتن یک زمان

مکر شیطان باشد، این نیکو بدان

من‌های ذهنی منتظر و در کمین هستند برای مانع شدن کسی که می‌خواهد همانیدگی را بیندازد و با خرد کل زندگی کند و اگر در راه انداختن همانیدگی‌ها شُل باشیم و با بزرگان گه‌گاهی همراه باشیم نیروی دردِ این جهانی ما را جذب می‌کند زیرا تعهدی وجود ندارد تا به ما کمک کند، تکرار و مداومت وجود ندارد، پرهیز و صبر و پذیرش اتفاقات و بازی دیدن اتفاقات وجود ندارد و اگر چیزی ما را از مولانا و بزرگان و راه خرد کل دور کند مکر شیطان است، مثلاً شخصی، حسادت و مقایسه‌ای، حرص و وسوسه‌ای، وب‌گردی بی‌دلیل، خریدهای بی‌دلیل، و کلاً زندگی خواستن از چیزهای بیرونی، و این‌ها را دیو این جهانی برای ما می‌فرستد تا مانع شوند، حتی از بچه‌ای کوچک استفاده می‌کند و یا خواستن چیزی از بیرون، اما اگر از مولانا فاصله نگیریم ممکن است موفق باشیم.



مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۱۶

چون بسی ابلیسِ آدم‌روی هست

پس به هر دستی نشاید داد دست

این قضاوت نیست، اما چون ما هنوز در مرکز همانیدگی داریم نباید با هر کسی و هر جایی رفت‌وآمد کنیم و به عبارتی باید مراقب خود باشیم و با تعهدی که دادیم با دوستان گنج حضور و بزرگان بمانیم. خود من از هر کسی از نزدیک‌ترین افراد خانواده تا همکار و غریبه شنیدم که می‌گفت گنج حضور را رها کن و کارهایی که ما می‌کنیم را انجام بده مثل رقابت، غیبت، حسادت، عیش و نوش و دیگر چیزها.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

تو چو عزمِ دین کنی با اجتهاد

دیو، بانگت بر زند اندر نهاد

وقتی ما متعهد به زنده شدن به خدا و انداختن همانیدگی‌ها می‌شویم دیو و من‌ذهنی که هنوز در مرکز ما است شروع به ترساندن ما می‌کند، ما را از نداشتن و یا از دست دادن چیزها و یا اشیاء و مقام و آدم‌ها می‌ترساند و یا حتی ما را مجبور به دفاع و توضیح و توجیه می‌کند و یا به راه خودنمایی و برترنمایی. باید متوجه باشیم اگر متعهد باشیم هیچ ترسی دیگر وجود ندارد و هیچ دفاع و اثبات کردنی به دیگران لازم نخواهد بود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷

که مرو ز آن سو، بیندیش ای غوی

که اسیر رنج و درویشی شوی



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

بینوا گردی، ز یاران و ابری

خوار گردی و پشیمانی خوری

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹

تو ز بیم بانگ آن دیو لعین

واگریزی در ضلالت از یقین

شیطان و من ذهنی از درون و بیرون ما را صدا می زند و به سمت حرص، طمع، ولع، مقایسه، حس نقص، خودنمایی و عیش و نوش می برد و یا از فقر و تنهایی ما را می ترساند، چون ندیده و باور ندارد که شادی بی سبب منتظر ما است و همین طور سکون و سکوت با عمقی بی نهایت.

شیطان از راه ترساندن روی ما کار می کند و می گوید اگر جهان و چیزها را از مرکز دریاری بی نوا میشوی و اگر مداومت و تکرار نداشته باشیم به راحتی در دام دیو من ذهنی گرفتار می شویم و او را باور می کنیم، و به باورها و دانش های قبلی برمی گردیم، به می دانم ها و عقیده های تعصبی، اما با تعهد به زنده شدن و واهمانش و فضاگشایی، ترس از بین می رود و روی ما اثر نمی کند و بی دلیل شاد می شویم و احساس عشق بی نهایت می کنیم؛ عشقی که دلیل این جهانی ندارد و از طرف خداوند در ما ریخته می شود.

دیگر ترس از دست دادن و یا نداشتن چیزی نمی تواند ما را به خود جذب کند، دیگر ایرادات کسی برای ما اهمیت ندارد و قضاوت و داوری را به خدا می سپاریم و از هر چیزی که بخواهد ما را از شادی بی سبب دور کند عقب می کشیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۰

که: هلا فردا و پس فردا مراست

راه دین پویم که مهلت پیش ماست

ما نباید فکر کنیم که برای انداختن همانیدگی‌ها وقت هست و باید فعلاً چیزهای این جهانی را بیشتر و بیشتر جمع کنیم و بعد به حضور بپردازیم. این ایده از طرف دیو من ذهنی و شیطان است که ما را می‌ترساند و می‌گوید همسر، فرزند، پول، کار بدست نمی‌آوری اگر روی خودت کار کنی و این‌ها را در مرکز نگذاری، خیر! ما می‌توانیم به حضور زنده شویم و مرکزی خالی و عدم داشته باشیم و اگر صلاح خرد زندگی باشد همسر و فرزند و خانه هم داشته باشیم اما نه این که آنها را در مرکز بگذاریم و فکر کنیم بدون این‌ها نمی‌شود زندگی کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۱

مرگ بینی باز، کو از چپ و راست

می‌گشدد همسایه را تا بانگ خاست

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۲

باز عزم دین کنی از بیم جان

مرد سازی خویشتن را یک زمان

و باز هم بعضی‌ها با مرگ دیگران می‌ترسند و از روی ترس می‌خواهند به حضور برسند یعنی با من ذهنی و از روی حرص، ولی تعهد واقعی از روی خلوص و توکل است و دیگر فهمیده که خودش از جنس خدا، شادی بی‌سبب و عمق بی‌نهایت است، اگر ما کمی هشیار شویم می‌بینیم که هر روز پیغامی دریافت می‌کنیم که چیزها آفل و گذرا هستند و به آنها نباید



چسبید؛ چه ظاهر و جسم ما، چه کار و مقام ما، چه دارایی و املاک ما، چه اقوام و دوستان ما، که همه کم و زیاد می‌شوند و یا از بین می‌روند تا به ما بفهمانند مقصودِ بودن در این جهان زنده شدن به خدا است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۳

پس سَلَح بر بندی از علم و حکم

که من از خوفی نیارم پای کم

اگر از روی ترس و با من ذهنی می‌خواهی به حضور بررسی متوجه باش این مکر شیطان و من ذهنی است و باید با تعهد محکم قلبی و با توکل صددرصد شیرجه به فضای یکتایی بزنی و همه همانیدگی‌ها را شناسایی و رحم نکنی و از انداختن هیچ کدام نترسی و باید دستت در دست بزرگان و حلقه معنوی آنها باشد زیرا که آنها دستشان در دست خدا است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۴

باز بانگی بر زند بر تو ز مکر

که بترس و بازگرد از تیغ فقر

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۵

باز بگریزی ز راه روشنی

آن سلاح علم و فن را بفکنی

من ذهنی برای ترساندن ما کوتاه نمی‌آید و از طریق افکار و دیگران باز می‌آید تا ما همانیدگی‌ها را نیندازیم، و اگر تعهدی سست داشته باشیم و از سر سیری در دامش گرفتار می‌شویم و اگر هم تعهدی محکم، با جانِ دل می‌گوییم حتی اگر



بمیرم دست خدا و بزرگان را رها نمی‌کنم و عقل من ذهنی را نمی‌خواهم و به‌جای چیزهای آفل و وقت و پول برای آن‌ها می‌خواهم وقت و پول و انرژی را در راه زنده شدن به حضور و شادی بی‌سبب بگذارم، مثلاً به‌جای وب‌گردی و فضولی در زندگی دیگران در اینترنت گنج حضور گوش می‌دهم تا در شناسایی همانیدگی به من کمک شود.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۶

سال‌ها او را به بانگی بنده‌ای

در چنین ظلمت نمد افکنده‌ای

ما سال‌ها بنده من ذهنی و شیطان بودیم و اگر هم بعضی مواقع، بعد از اتفاقی خواسته بودیم روی خود کار کنیم چون تعهدی سست داشتیم، دوباره جذب من‌های ذهنی این جهانی و چیزها شدیم؛ جذب زنی جدید، دوستی جدید، رقابتی جدید، شغلی جدید، اتفاقی جدید و چیزهای دیگر، ولی وقتی صبر و پرهیز را با جان و دل به‌کار بندیم و قدم در راه‌هایی از من ذهنی بگذاریم، زندگی به ما کمک می‌کند تا تمام همانیدگی‌های قدیم و جدید را از مرکز بیرون کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۷

هیبت بانگ شیاطین، خلق را

بند کرده‌ست و گرفته خلق را

شیاطین به شکل پول، مقام، دانش، مقایسه، خشم، حسادت، کینه، حرص و ولع، مرکز انسان را اشغال کردند و انسان را اسیر خودشان، ولی وقتی ما متعهد شویم و هر همانیدگی را شناسایی کنیم، با مداومت و تکرار رحم را کنار گذاشته و تا انداختن آن همانیدگی جلو می‌رویم تا مرکز خالی شود، در این مواقع شیاطین از هر طریق به سمت ما حمله می‌کنند تا ما را دوباره به سمت خود جذب کنند و آگاهی از این امر خودش ما را متعهد می‌کند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۸

تا چنان نومید شد جانشان ز نور

که روان کافران ز اهل قبور

با ورود به جهان و شروع کردن به تقلید و همانیده شدن، نور خداوند در ما کم می‌شود و بنابراین به درد و ناامیدی کشیده می‌شویم و بنابراین دست و پا می‌زنیم تا از چیزهای بیرونی زندگی بگیریم که این کفر است و انکار قیامت و زنده شدن به خدا. از خودمان سؤال کنیم آیا به راستی قبول داریم که مثل پروانه‌ای که از سوسک متولد شد ما هم باید از من ذهنی بیرون بیاییم و به خدا زنده شویم؟ اگر نه، تعهدی سست داریم و باید تعهد خود را بازبینی کنیم و متوجه منظور و مقصود آفرینش ما چیست؟

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۳۹

این شکوه بانگ آن ملعون بود

هیبت بانگ خدایی چون بود؟

بانگ و حيله‌های من ذهنی ما را در جهان نگه داشته و چیزی جز جسم نمی‌بینیم، و بنابراین است که در ترس و اضطراب، و یا افسردگی و ملامت به سر می‌بریم، اما اگر بانگ زندگی و خدا را بشنویم و در لحظه بودن و در شادی بی‌سبب بودن را تجربه کنیم آن دیوار من ذهنی فرو می‌ریزد، و ما بی‌زمانی و بی‌مکانی و سکوت و سکون می‌شویم یعنی از هیچ گذشته و آینده‌ای نمی‌ترسیم و با رضایت، همانیدگی‌ها و وابستگی‌ها را می‌اندازیم، اتفاقات را بازی می‌بینیم و آنها را بد و خوب نمی‌کنیم و به خود زندگی می‌سپاریم. حس تنهایی نمی‌کنیم و برای خود کافی هستیم و با کل زندگی به وحدت می‌رسیم و این‌ها تا حدودی در کلمات می‌گنجد و باید قدم را در این راه گذاشت.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۰

هیبت بازست بر کبک نجیب

مر مگس را نیست زان هیبت نصیب

مولوی، مثنوی، دفتر سوم بیت ۴۳۴۱

ز آنکه نبود باز صیاد مگس

عنکبوتان می مگس گیرند و بس

باید تصمیم بگیریم که کبک باشیم یا مگس، اگر می‌خواهیم شکار باز شویم یعنی زندگی و خرد کل، باید تمام هم‌هویتی‌ها را شناسایی و رها کرده؛ ترس، طمع، حرص، حسادت، مقایسه، حس نقص، مخدرها، پرخوری، ثابت کردن و بحث، سخنرانی و خودنمایی و معنوی‌نمایی و چیزهای دیگری که شناسایی می‌کنیم تا به دام خدا بیفتیم، و باز متوجه باشیم با انقباض قضاوت و قهر و ستیزه و یا پایین کشیدن دیگران و یا توضیح و توجیه و دفاع، وقت تلف می‌شود و به مگس و من‌ذهنی تبدیل می‌شویم که شکاری برای عنکبوت و من‌های ذهنی است.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم بیت ۴۳۴۲

عنکبوت دیو، بر چون تو دُباب

کرّ و فر دارد، نه بر کبک و عقاب

بزرگ و قدرتمند به‌نظر رسیدن چیزهای این جهانی مثل پول، قدرت، مقام، دارایی‌ها، شهرت و یا دردها این است که ما خود را به مگس کاهش دادیم و فراموش کردیم شعبه‌ای از خدا هستیم و بی‌نهایت شادی بی‌سبب و عمق هستیم، بزرگانی



چون مولانا شعبه خود را روشن کردند و بنابراین از من های ذهنی و چیزهای آفل خود را جدا کردند و به بی نهایت وصل شدند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم بیت ۴۳۴۳

بانگ دیوان، گله بان آشیاست

بانگ سلطان، پاسبان اولیاست

کسانی که مرکزی آلوده و پر از همانیدگی دارند و دست گدایی به سمت بیرون دارند، صدای شیطان را می شنوند یعنی شیطان جاهایی که از جنس حرص، طمع، ولع، حسادت، تنفر، حس نقص، حس قربانی بودن، ملامت خود و دیگران، کنترل هر چیز و حس تنهایی باشند، قدم می گذارد، اما کسانی که پیوسته پرهیز دارند، صبر می کنند، درد هشیارانه می کشند با رضایت و در برابر اتفاقات، سکوت و سکون خود را از دست نمی دهند صدای خدا روز به روز در آنها بیش تر می نشیند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم بیت ۴۳۴۴

تا نیامیزد، بدین دو بانگ دور

قطره ای از بحر خوش با بحر شور

وقتی کمی به حضور زنده شویم و مرکزی سبک پیدا می کنیم، خواه ناخواه صدای خدا را بیش تر از همانیدگی و دیو من ذهنی می شنویم و تشخیص می دهیم که صدای من ذهنی است که ما را جذب می کند یا خدا است که ما را می خواند و بنابراین ما به سمت بزرگان و برنامه گنج حضور کشیده می شویم و وقتی تعهد قلبی بسته باشیم با این حلقه در لحظه و در راه یکی بودن با خدا می مانیم.

با سپاس از همه - علی از تهران



با سلام خدمت آقای شهبازی و دوستان عزیز.

هر وضعیت و اتفاقی را به خداوند لینک بزنیم

در دنیای اینترنت بارها لینک‌ها را دیده‌ایم و هر لحظه با لینک‌ها سروکار داریم. لینک‌ها واسطه‌هایی هستند که با کلیک کردن روی آن‌ها به محیط دیگری منتقل می‌شویم. حال این تمثیل را می‌توان هنگام فضاگشایی استفاده کرد.

این از آن جایی در من روشن شد که در حیاط خانه داشتم رقص یک نوع گل قرمز رنگ زیبایی را در اثر وزش باد می‌دیدم. به گل گفتم: چه قدر زیبا می‌رقصی. به باد گفتم: چقدر زیبا می‌وزی که باعث رقص گل می‌شوی.

سپس در آن زمان خداوند یادآور شد که، هر دوی آنها از من است. مسبب الاسباب اصلی من هستم. همه چیز به من وصل است و از من سرچشمه می‌گیرد. منبع زیبایی، برکات، نعمت‌ها، انواع راه‌حل‌ها، من هستم.

سپس گفت: پس روی هر لینکی، هر لینک وضعیت و اتفاقی، کلیک کنی به فضای یکتایی من منتقل خواهی شد. به من خواهی رسید.

سپس گفت: هر وضعیتی که می‌بینی، هر مدل شکل و شمایلی که در بیرون می‌بینی، هر نوع آدمی، هر نوع کنش و واکنشی، هر نوع شخصیتی، هر نوع اقلام مادی، هر تغییری، هر کم و زیاد شدنی، لینکی است به سوی من. که با فضاگشایی، انگار که روی آن لینک، کلیک کردی و به من زنده می‌شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس هماره روی معشوقه نگر

این به دست توست، بشنو ای پدر



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۶۴۱

گیرم که نبینی، رخ آن دخترِ چینی

از جنبشِ او، جنبشِ این پرده نبینی؟

فقط باید خداوند را ببینم و این بدست من است. که فضا را باز کنم. و جنبش خداوند در پس پردهٔ تمامی وضعیت‌ها قابل مشاهده است. از واضح هم، واضح تر است.

خلاصه دوستان این نوع دید، نیز مثالی بود که گفتم با شما در میان بذارم. کمکی ست در جهت عدم نگه داشتن مرکز. این که هر چیزی را می بینیم در مرکزمان نگذاریم و علاقه به آن پیدا نکنیم. چون تنها خداوند وجود دارد و همهٔ وضعیت‌ها، کلاه خداوند هستند. و ما باید سریعاً در هر چیزی، در هر انسانی خداوند را ببینیم. تنها خداوند را ببینیم. در واقع خداوند خودش را می خواهد ببیند.

شاد باشید.

اشکان از مازندران



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق

